

## پیکرکی همسان نوزاد

دکتر ژاله آموزگار<sup>۱</sup>

### چکیده

پس از زاده شدن رستم با آن کیفیت خاص که در شاهنامه آمده است، پیکرکی (عروسکی) از نوزاد از پرنیان درست می‌کنند و بر چهره او نقش ناهید و مهر می‌نگارند، بر بازوانش ازدهایی تصویری می‌کنند و به دست او چیزی همانند چنگال شیر می‌دهند. عروسک را بر سمندی می‌نشانند و برای زال به زابلستان می‌فرستند. درست نظیر این پیکرک، بنا بر روایت گرشاسپ‌نامه هنگام زاده شدن سام از پرنده درست می‌کنند و او را بر اسبی می‌نشانند و به حضور گرشاسب می‌فرستند. پرسش این است که آیا رساندن خبر زاده شدن نواده بزرگان و به‌خصوص پهلوانان الزاماً با فرستادن پیکرک نوزاد صورت می‌گرفته است؟ چرا در این مورد از نگارگری بهره نمی‌جستند؟ در این مقاله کوتاه این دو پرسش مهم مطرح‌شده تا پژوهشگران برای آن پاسخی درخور بیابند.

**کلیدواژه‌ها:** رستم، پیکرک نوزاد، سام، گرشاسب‌نامه.

رخدادهایی که در *شاهنامه* به زایش رستم مربوط می‌شوند یکی دیگر از شاهکارهای فردوسی است. همه ما بارها و بارها این صحنه‌ها را با اشتیاق خوانده‌ایم<sup>۱</sup> و پس از پیوند عاشقانه زال و رودابه، بارداری رودابه را گام‌به‌گام دنبال کرده‌ایم: از زمانی که «...به آزاد سرو اندر آمد نهار» (بیت ۱۴۳۲) تا آنجا که «شکم کرد فربی و تن شد گران» (بیت ۱۴۳۳) و سپس «... تا گه زادن آمد فراز» (بیت ۱۴۳۸) و تا زمانی که خروشی از این خبر «... از ایوان دستان برآمد» (بیت ۱۴۳۹) پیش رفته‌ایم.

سراسیمه آمدن سیندخت و زال بر بالین رودابه، مجمر آوردن، سوزاندن پر سیمرخ، سررسیدن این مرغ مهربان که غم از چهره زال می‌زداید، صحنه‌های بعدی هستند. سیمرخ به زال نوید می‌دهد «کزین سرو سیمین بر ماهروی» شیری زاده شود که «از آواز او اندر آید ز پای / دل مرد جنگی برآید ز جای» (بیت ۱۴۵۳) و سپس راه درمان را نشان می‌دهد: نخست ماهروی را با می از خود بی‌خود کنند و پزشکی (در متن موبدی) چرب‌دست و ماهر پهلوی او را بشکافد و نوزاد را بی‌گزند بیرون آورد؛ چنین می‌کنند. گو شیرفش، بلندبالا و پیلتن زاده می‌شود، که از دیدارش مرد و زن در شگفتی فرو می‌روند و «درزگاهی» که فرزند را از آن بیرون آورده‌اند، می‌دوزند و سپس گیاهی را با شیر و مشک می‌کوبند و می‌سایند و بر پهلوی مادر می‌نهند و پر سیمرخ را بر آن می‌مالند. زخم التیام می‌پذیرد و چون رودابه به خود می‌آید در آن سرو سهی که به دنیا آورده است فرّه را می‌بیند و دلشاد می‌شود: «بر او زرّ و گوهر برافشانند - ابر کردگار آفرین خواندند» (بیت ۱۴۸۰) و او را رستم نامیدند. سپس آئین جالب دیگری به جای آوردند که بدان کمتر پرداخته شده است.

در همان گرم‌گرما گرم شادمانی‌ها، پیکرکی<sup>۲</sup> (در متن کودکی) از پرنیان بدوختند هم بالای نوزاد شیر «ناخورده شیر». درون پیکرک را با موی سمور آکندند و بر رخ او نقش ناهید و هور (=خورشید) برنگاشتند (=نقاشی کردند) و بر بازوانش اژدهایی دلیر را تصویر کردند و بر چنگ او شیئی همانند چنگال شیر دادند و: «به زیر کُش اندر نگارستان / به یک دست گوپال و دیگر عنان» (بیت ۱۴۸۷). این عروسک بزرگ را «بر اسب سمند» بنشانند و چاکران چندی دورش کردند و با تکاوری این ارمغان را به زابلستان پیش زال گسیل کردند. فرستاده به خدمت سام رسید، پیکرک رستم شیرخوار گرزدار را به سام عرضه کرد. با دیدن این پیکرک: «ابر سام یل موی بر پای خاست / مرا ماند این پرنیان

۱. شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶، دفتر یکم صفحات ۲۶۵ تا ۲۷۰.

۲. جلال خالقی مطلق، *یادداشت‌های شاهنامه*، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹، بخش یکم، ص ۳۱۶ به بعد.

گفت راست» (بیت ۱۴۹۷). بر فرستاده درم و دینار برافشانند و او را با پیام‌های مهرآمیز به پیش زال بازفرستاد.

همانند چنین آئینی در *گرشاسب‌نامه*<sup>۱</sup> نیز آمده است. مطالب *گرشاسب‌نامه* در این مورد کوتاه‌تر است ولی شباهت فراوانی به روایت شاهنامه دارد. (همان: صفحات ۴۲۹ تا ۴۳۳).

نریمان پس از بازگشت از چین به دربار شاه فریدون می‌رود و پس از گفتارهایی در نکو داشتن، همسر گزیدن و فرزند داشتن از شاه درخواست می‌کند که دختر شاه بلخ بامی که بسیار زیبارو است و مورد قبول او، به همسری وی درآورد. فریدون می‌پذیرد و از شاه بلخ دخترش را برای نریمان خواستگاری می‌کند و مراسم این پیوند با شکوه تمام برگزار می‌شود. سیم و زر می‌افشانند و هفت روز جشن می‌سازند و عروس و داماد سرانجام «در ایوان نشستند بر گاه خویش» (همان: ۴۳۱).

پس از چندی ماهبانو بار می‌گیرد و چون هنگام به دنیا آمدن نوزاد فرا می‌رسد، دشواری‌های بسیار پیش می‌آید، همانند دشواری‌های زایمان رودابه، پزشکی از فیلسوفان هند، با داروهای خاص، درد زایمان را بر مادر آسان می‌کند و پسری همچون ماه زاده می‌شود: «به دیدار گفتمی پدر بود راست» (همان: ۴۳۲). نریمان شادمان او را سام نام کرد. بی هیچ درنگی اسبی تندرو به سوی شاه فریدون گسیل کردند تا این مژده را به او برسانند.

سپس پیکرکی (در متن کودکی) از پرند ساختند و او را هم چون پهلوانان بر اسب نشانند: «کمند و کمان در فکنده به یال/ یکی گرز شاهان گرفته به بال» (همانجا). نیزه بر دستش گذاشتند و خنجر به چنگش دادند، سپر بر پشتش آویختند و کمر را تنگ بر بستند. نریمان نامه‌ای خطاب به پدرش *گرشاسب* نوشت و با مشک و گلاب و می و زعفران، نشانی از دست کودک بر آن نامه نهاد و این نامه را همراه با پیکرک به دست فرستاده‌ای سپرد که همچون مرغ پران راه‌ها را درنوردید و در هر منزلی اسب تندروی تازه‌نفس دیگری را برگرفت و در کمترین زمان، خود را به درگاه *گرشاسب* سپهدار رساند و پیکرک را بر او عرضه کرد. *گرشاسب* با دیدن پیکرک شیربچه شاد و شگفت‌زده شد و سپس به نیایش پرداخت و پیشانی بر زمین سائید و فرستاده را غرق هدیه‌ها کرد.

من نشانی از چنین آئینی در جای دیگری ندیده‌ام، اصالت نقل این آئین به شاهنامه بازمی‌گردد و مطلب *گرشاسب‌نامه* تحت تأثیر روایت شاهنامه به نگارش درآمده است. ولی مطلب بسیار جالبی که

۱. اثر ارزنده اسدی طوسی که در حدود نیم‌قرن پس از شاهنامه فردوسی به نظم درآمده است: ابونصر احمد اسدی طوسی، *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۱۷.

در شاهنامه نیامده است و اختصاص به گرشاسب‌نامه دارد آن است که نریمان نشانی از دست نوزاد را با مشک و زعفران و گلاب بر نامه‌ای که به پیشگاه گرشاسب می‌فرستد، نقش می‌کند!

طبعاً چنین پرسش‌هایی پیش می‌آید:

آیا چنین رسمی تداول داشته است؟

آیا رساندن خبر زاده شدن نواده بزرگان و به‌خصوص پهلوانان الزاماً با فرستادن پیکرک نوزاد صورت می‌گرفته است؟

چرا در این مورد از نگارگری بهره نمی‌جستند؟

آیا چنین رسمی تنها برای پدر بزرگ پهلوان انجام می‌شد؟ چون در روایت گرشاسب‌نامه می‌بینیم که مژده زاده شدن سام را با پیکری به دربار فریدون می‌فرستند و پیکرک فقط برای گرشاسب گسیل می‌گردد.